



رهبر انقلاب در دانشگاه علوم دریایی نوشهر:
اگر ملتی از تشر استکبار نترسید
آن را وادار به عقب نشینی می کند

صفحه ۳ را بخوانید

روزنامه خبری تحلیلی، دانشگاهی صبح ایران
صدای نجیبگان، نگاره جوانان

۱۶ صفحه
۶۰۰ تومان

فرهیختگان

شماره مسلسل ۲۳۱۹
دوشنبه ۱۹ شهریور ۱۳۹۷
۲۹ دیچه ۱۴۴۹
۱۰ سپتامبر ۲۰۱۸
شماره ۲۵۸۱

www.fdn.ir | Mon | 10 Sep 2018 | vol.10 | No. 2581 | 16 Pages

گزارش «فرهیختگان» از نقش کنسولگری های
جدید آمریکا و سعودی در عراق

اتاق عملیات واشننگتن در ارباب

صفحه ۷ را بخوانید



گفت و گوی چالشی «فرهیختگان» بارضا امیرخانی

اینکه دنبال راه حل هستیم یعنی بن بست نداریم

از فضای فرهنگی لبنان پذیرش «دیگری» به درد ما می خورد
در حال نوشتن سفرنامه کره شمالی هستیم
وزرای فرهنگ می توانند ترمزهای خوبی باشند

۱۲، ۱۳

عکاس: فاطمه حمیدیا ارمیختگان

راهنمای برنامه ۲۰ هیأت بزرگ تهران در دهه اول محرم ۹۷

حسین بن علی باز بر مسکدا آمد...

۸

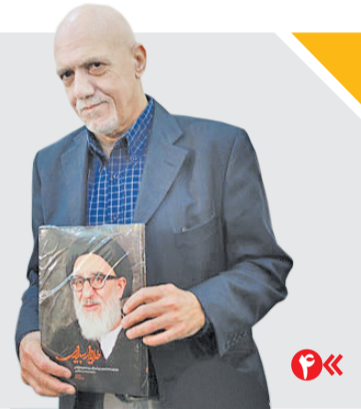
هزینه روی دوش دانشجو

بررسی «فرهیختگان» نشان می دهد بودجه سرانه دانشجویی در سال ۹۷ نسبت به سال های اخیر با تغییرات زیادی روبه رو نشده است

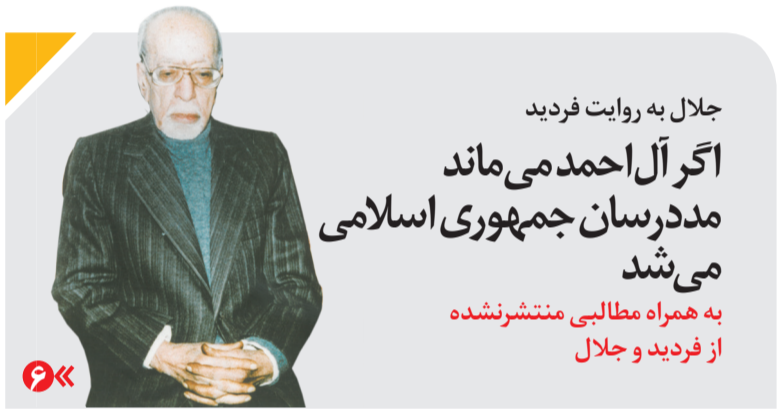
۱۲

مهدی طالقانی در گفت و گو با
«فرهیختگان»:

پدرم رجوی را از خانه بیرون کرد



۶



جلال به روایت فرید

اگر آل احمد می ماند مدرسان جمهوری اسلامی می شد

به همراه مطالبی منتشر نشده
از فرید و جلال

۶

سر مقاله

آیا مساله اصلاح طلبان نظارت استصوابی است؟



محمد زین زاده

چالشین سردبیر

پرشان گویی و بازگشت به ادبیات تند، دو برون داد سیاسی و رسانه ای جریان اصلاح طلب در شرایط فعلی است؛ عملکرد دولت در حوزه اقتصاد و آثار اجتماعی و سیاسی آن قافیه را برای این جریان تنگ کرده است. به رسانه ها و احزاب حامی دولت نگاه کنید؛ کارگزاران سازندگی که جانمایه دولت روحانی است اعضای کابینه را مرد بزم می خواند که به درد رزم نمی خورند، سیاست ارزی جهانگیری یعنی عضو ارشد حزبش را سرکوب گرایانه می خواند که موجب رانت شده است و عملکرد چوب خشک را در مدیریت بازار ارز بهتر از دولت با این سطح از اختیارات می داند. این سطح از پریشان گویی و خردونی سیاسی در شرایطی اتفاق می افتد که همچنان مساله عبور از روحانی یا حمایت از آن سرچای خود باقی است. باقی ماندن مساله البته از سر مرام و معرفت و احیای وجدان نیست، اگر فکر می کنید سیاسیون اصلاح طلب نگران هستند که جملاتی مانند «ما تضمین روحانی هستیم» یا «ما تایید عملکرد اقتصادی دولت روحانی از او حمایت می کنیم» که سال قبل و در آستانه انتخابات می گفتند حالا بازخوانی شود عذاب وجدان می گیرند، سخت در اشتباهید؛ مساله اصلی برای آنها در حال حاضر بدنه اجتماعی است که با هزار امید و آرزوی کار دولت آورده اند و حالا به همین راحتی به آنها نمی توان گفت اشتباه کردیم و فرمان را می چرخانیم. باید برای این مساله راه حل دیگری پیدا کرد و جالب است که باز هم سراغ روش های تند تکراری و ارتجاعی رفته اند که قبلا هم چندبار آن را امتحان کرده اند. یکی از مهم ترین ادبیات سازی هایی که مدتی است در این مسیر پیگیری می کنند طرح موضوع نظارت استصوابی شورای نگهبان است، اوج استدلال هم این است که اگر نظارت استصوابی نبود مدیران بهتری در مصدر امور قرار می گرفتند و اوضاع این طور نبود. این استدلال در شروع کار دو نتیجه قطعی دارد؛ اول اعتراف به خراب بودن اوضاع و دوم پذیرفتن عبور از روحانی و حمله به آن و البته یک سوال هم ایجاد می کند که مگر شما نتایج چنین انتخابی را در خرداد ۹۲ یا اردیبهشت ۹۶ نمی دانستید. تحلیل این گزاره ها و پاسخ به آن سوال، خود مجال دیگری می خواهد.

در مورد مصادیق بحث نظارت استصوابی البته می توان نقد داشت، بنده هم نسبت به برخی خروجی های نظارت استصوابی سوالاتی دارم، از جمله این سوالات چرایی تایید صلاحیت اسحاق جهانگیری در سال ۹۶ است، در حالی که از همان ابتدا گفته شد او کاندیدای بدلی یا پوششی است و قرار است فقط کمک حال روحانی در ایام تبلیغات باشد و قصد رئیس جمهور شدن ندارد، تایید صلاحیت او چه معنایی داشت؟

ممکن است از این قسم سوالات باز هم وجود داشته باشد اما می توان گفت کارآمدی یا ناکارآمدی مجموعه ها خیلی ربطی به نظارت

استصوابی و تایید صلاحیت ندارد، برای اثبات این مساله می توان هم به تجربه های تاریخی رجوع کرد و هم چند استدلال ساده ناظر به شرایط روز آورد. رجوع به حافظه تاریخی نشان می دهد تیم هایی مانند مصطفی تاجزاده و حجاریان و امثال اینها یکبار یک قبلادر اوایل دهه ۸۰ مساله حمله به نظارت استصوابی را به همین ترتیب مطرح کردند، اتفاقا آنجا هم شرایط اقتصادی به شکلی بود که زمینه های افول اجتماعی- سیاسی دولت خاتمی فراهم شده بود، در عین حال اصلاح طلبان کم تجربه تر مساله معیشت و دغدغه اقتصادی و کلا عدالت اجتماعی را به نوعی تکذیب می کردند و مردم دغدغه مند را «قابلمه به دست های جناح راست می دانستند که اگر مرگ موش هم توزیع کنند صف می کشند» و در نهایت هم کار به جایی رسید که انتخابات شورای شهر دوم بدون نظارت استصوابی برگزار شد، اما ناکارآمدی دولت خاتمی به حدی بود که همه لیست های حامی دولت شکست خوردند و مصطفی تاجزاده از میدان حمله به شورای نگهبان پس از محمود خسروی وفا، رئیس فدراسیون جانبازان و معلولین در انتخابات شانزدهم شد و از راهیایی به شورا بازماند. جدا از این تجربه تاریخی می توان در خصوص شرایط روز هم بحث کرد، عمق استدلال اصلاح طلبان در شرایط فعلی این است که اگر نظارت استصوابی نبود، گزینه ای بهتر از حسن روحانی که اصالتا راست گراست داشتیم که رای می آورد و مثلا اوضاع اقتصادی بهتر بود در رد این استدلال چند نکته وجود دارد: اول اینکه اگر اصلاح طلبان نبودن به معنای کارآمدتر بودن است، چرا حضرات در همان سال ۹۲ به جای اجماع روی روحانی به سمت عارف که معاون اول خاتمی و اصلاح طلب تر و با آن منطق کذایی کارآمدتر هم بود، نرفتند و گزینه ناکارآمد را انتخاب کردند؟

نکته دوم اینکه آیا واقعا آنها مدیر کارآمدی در بساط دارند که پشت فیلتر شورای نگهبان مانده؟ اگر چنین کسی وجود دارد که قاعدتا باید همین جا و روی کره زمین باشد، چرا او را به دولت روحانی معرفی نمی کنند تا مثلا جای جهانگیری را بگیرد و فاجعه دلار او تکرار نشود. شاید بگویند فرد قابل اعتماد و کارآمدی داریم اما روحانی از او استفاده نمی کند، خوب دوستان این مدیر توانمند را که نمی خواهند نامش فاش شود به شهرداری یک دست اصلاح طلب معرفی کنند تا مجبور نشوند در یک سال سه شهردار تغییر دهند و تحول در شهر تهران را که چندین سال تبدیل به یک کارگاه بزرگ ساخت و ساز شده بود، متوقف کنند.

راهبرد حمله به نظارت استصوابی در شرایط اقتصادی فعلی آن هم برای دولتی که ۷۰ درصد اقتصاد را در دست دارد و بیشترین اختیارات را در حوزه سیاست خارجه داشته و بزرگ ترین ریسکها را در این زمینه کرده، آورده ای ندارد و انصافا هنر می خواهد که پرواز قیمت ارز و سکه و ۴۰ میلیونی شدن پراید و نایاب شدن وارفارین و پوشک بچه و ... را به شورای نگهبان ربط داد. بی بی سی فارسی هم حتی در موفقیت این پروژه شک دارد و می نویسد: «معلوم نیست پیشنهاد مقابله با نظارت استصوابی در شرایط کنونی چقدر مورد توجه مردم قرار می گیرد.»

روایت لب خط

غربت از لب خط تا ورامین



رضا مشتاقی

روزنامه نگار

۱- توی آل اچیی یک پارک کنار حرم حضرت عبدالعظیم، دو ملافه را زده بودند به ستون های آل اچیی و وسایل شان را کف آن چیده بودند. وسایل که می گویم یعنی یک فرش ۶ متری و چند پتو و یکی، دو قابلمه، کمی ظرف و ظروف و یک پیک نیکی. یک هندوانه نیم خورده که پوست های باقی مانده اش را توی قابلمه ریخته بودند، هم روی زمین بود. یک هفته ای می شد از خانه شان گریخته و آمده بودند اینجا و در این مدت قوت غالب شان همین خوراکی های حاضری بود. خانه یعنی اتاقی روی بام یک ساختمان در لب خط شوش بدون آشپزخانه، حمام یا دستشویی. زن و مرد جوان هفت بچه شان آنجا زندگی می کردند و ماهانه ۳۰۰ هزار تومان بابت همان پشت بام اجاره می دادند؛ بدون پول پیش. خرج زندگی را مرد با نواختن ساز در خیابان در می آورد و دو پسرش همراهی اش می کردند. فرزند ارشد خانواده دختر ۱۵ ساله ای بود که به خاطر اواز خانه فرار کرده و به پارک آمده بودند. مواد فروش محل که ساکن خانه روبه روشان بود، خواستگار دخترک شده بود؛ به این شرط که همسرش نفهمد و چند ماهی دخترک را صیغه کند تا بعد چه پیش آید. چند بار ی پیش گذاشته و پیغام فرستاده بود و بار آخر به مادر خانواده حالی کرده بود که دخترک را به او ندهند، یکی دیگر از بچه هایش را از توی کوچه و خیابان می زدند و می برد. وقتی من روی آن پشت بام دیدم شان، مرد چند روزی بود از ترس تهدید مواد فروش توی خانه نشسته و سر کار نرفته بود. جرات شکایت کردن نداشتند. می ترسیدند اگر شکایت کنند و به نتیجه نرسد، مردک دمار از روزگارشان آورد و اگر به نتیجه برسد خانواده و همیالکی هایش روزگارشان را سپاه کنند.

۲- از بلوچ های ایرانی ای بودند که از مشهد به تهران مهاجرت کرده اند. خودشان می گفتند: «از وقتی مشهد سیل آمد...» بچه ها شناسنامه نداشتند پدر و مادرشان هم همین طور؛ پدر بزرگ ها و مادر بزرگ ها و اجدادشان هم. در کل خانواده و شجره نامه شان یک برگه اوراق هویت رسمی پیدا نمی شد. عقدنامه رسمی ترین اوراق هویتی ای بود که داشتند و آن هم به این خاطر که مهر امام جماعت یک مسجد پای آن نشسته بود. دست نوشته ای از یک وکیل دادگستری خطاب به یک نفر که نام فامیلی مشترکی با آنها داشت، در مورد اینکه تاریخ رسیدگی پرونده اش فلان روز است و نامه یک نفر دیگر از شهرداری مشهد به «همکاران شهرداری تهران» با این درخواست که «با آقای فلانی در ایام نوروز همکاری ویژه داشته باشید» و آقای فلانی هم احتمالا قوم و خویشی بود با نام فامیلی مشابه. را لمینیت کرده بودند و به عنوان اوراق هویت همراه خود داشتند

می کرد و بعد فریادها تبدیل شد به گریه. خواهر شوهرش هم شروع کرد به گریستن به پهنای صورت. از زن پرسیدیم: «چی شد؟ خوب بودید که؟» - «برادرم به زن دیگه هم داره. الان که بهش رنگ زدم، می گه به این زنش بگیم بچه اش رو بذاره و بره؛ نمی خوادش دیگه. می گم چی کار کنم من؟ بچه رو که به زور نمی شه ازش گرفت! می گه بگو من دیگه نگهش نمی دارم، بره...» زن گریه کرد و گریه کرد و چیزهایی گفت که نفهمیدیم و گوشه مان را پس داد و ساکش را دست گرفت و با دست دیگر کودکش را بلند کرد و رفت. برای بردن وسایل، صندوق عقب دو پراید کفایت می کرد. راه که افتادیم سمت خانه جدید، یک ربع که گذشت مرد شروع کرد به حرف زدن: «اوه، اوه... چقدر دور شدیم! من چطور بیام برای کار؟! مشکل شد، خیلی مشکل شد.» گفتیم: «اتوبوس هست، همون جا هم می تونی کار پیدا کنی.» ساکت شد و چند دقیقه بعد گفت: «به مقدار وسایل مونده از من توی لب خط. اون ها رو هم برامون بیارید.»

«خودتون پنجشنبه، جمعه بیاید برید.» - «خدا خیرتون بده! شما که برای رضای خدا کار می کنید، این رو هم به هماهنگی کنید، انجامش بدید. برای رضای خدا!» - ۵- شما برای زندگی کردن به چیزی نیاز دارید. حداقلی از توان اقتصادی، سلامت، امنیت، انگیزه و... ولی قبل از هر چیز به یک هویت نیاز دارید. هویتی که به آن شناخته شوید و بتوانید با آن خود را به دیگران نیز بشناسانید. وقتی از این ویژگی محروم شدید، باید روی بیابورید به یک زندگی بدوی؛ بدون امکان مالکیت رسمی چیزی با زندگی در سکونگاه های غیررسمی، محروم از آموزش و حقوق مدنی- سیاسی و امکان افتتاح حساب بانکی، بهره مندی از یارانه و وام و... یا اینکه مجبور می شوید همواره کمک بخواهید. برای تحصیل بچه هایتان مجبور هستید آنها را در آموزشگاه های غیررسمی مثل موسسه های مردم نهاد و خیریه ها آموزش دهید. برای خانه دار شدن مجبور به کمک گرفتن از دیگران می شوید و خود نمی توانید خانه ای اجاره کنید. برای وام گرفتن، درمان هم همین طور. این گونه زیستن، به آدمی نمی آموزد که عزت نفسی دارد و حقوقی. در برابر هر تهاجمی هر چند ضعیف تسلیم می شود، برای رفع نیازهای خود عادت می کند به خواش کردن و می تواند با یک تلفن همسرش را طلاق دهد و بچه اش را بگیرد؛ همسری که عقدنامه ای ندارد و بچه ای که نه شناسنامه دارد و نه گواهی ولادت... این داستان یک خانواده نیست، مجرای خیلی از ایرانیان حاشیه نشین است که از اتباع بیگانه در وطن خویش غریب ترند.

انا لله و انا الیه راجعون

برادر ارجمند جناب آقای مهدی طوسی

مصیبت وارده را به شما و خانواده محترم صمیمانه تسلیت عرض نموده و از خداوند منان برای آن مرحومان رحمت و غفران الهی و برای بازماندگان صبر مسئلت داریم.

روزنامه فرهیختگان